



نشریه علمی تمدن اسلامی و دین پژوهی

سال اول / شماره چهارم / تابستان ۱۳۹۹



نقد تکنولوژی و فرهنگ غربی از دیدگاه شهید مطهری

علی باقی نصرآبادی^۱

(۴۸ - ۷۳)

چکیده

بدون شک، غرب برای استاد شهید مطهری، یک مسأله جدی و بنیادی بوده است و امروزه کمتر عرصه ای را در جامعه می توان یافت که به گونه ای از انگاره های فکری، فلسفی و فرآورده های فرهنگ و تمدن غرب اثر نپذیرفته باشد. این تحقیق در صدد بررسی و شناخت معضلات و ناکامی های غرب و ارائه راهکار خروج جامعه غربی از بن بست از دیدگاه شهید مطهری است. روش شناسی استاد مطهری به نقد فرهنگ و تمدن غربی با نگاه واقع بینانه و دین مدارانه به شیوه توصیفی و تحلیلی است. یافته های پژوهشی در گفته ها و نوشته های استاد مطهری درباره فرهنگ غرب در چهار محور که شامل، بررسی کارنامه غرب متجدد، سیطره بحران معنوی بر غرب معاصر، پیامدهای حاکمیت فرهنگ و تمدن غرب و راهبردهای مواجهه جامعه اسلامی با غرب، تبیین می گردد. استاد مطهری در پایان، به این نتیجه می رسد که گرچه غرب در عرصه تکنولوژی پیشرفت های چشمگیری کرده ولی در ساحت انسانیت و ارزش های عالی انسانی پیشرفت نداشته است.

واژگان کلیدی: فرهنگ، تمدن، غرب، تکنولوژی و استاد مطهری.

^۱ - استادیار مدیریت فرهنگی پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق(ع) - baqi1341@gmail.com

مقدمه

تکنولوژی مدرن را باید اساسی ترین عامل توسعه فرهنگ و تمدن غرب، بویژه استکبار جهانی دانست. چرا که از یک سو با ایجاد یک تحول بنیادین در حیات بشر همه تمدنها و فرهنگ ها را نابود کرده است و تمامی بشریت را در صورت واحدی از «معیشت» که آن را باید «معیشت تکنولوژیک» دانست، جمع آورده است و از سوی دیگر، تکنولوژی مدرن غربی همه نیازهای بشری امروزی را در جنبه مادی و حیوانی خلاصه کرده است.

بشر امروزی، پس از این همه موفقیت های علمی، دردمندانه می نالد، اما نه از ناحیه کمبودها بلکه از ناحیه آدمیت، چرا که از لحاظ انسانیت گامی پیش نرفته و بلکه به سیاه ترین دوران تاریک خویش بازگشته است.

بدون شک، غرب، فرهنگ و تمدن غربی برای استاد شهید مطهری یک مسأله جدی و بنیادی بوده است. گفته ها و نوشته های ایشان، بر این معنا دلالت دارد که وی، پرداخت «نقادانه» یا «گزینش گرانه» به فرهنگ و تمدن غربی را به مثابه یک ضرورت اجتماعی و بلکه تمدنی دریافته بود و به روشنی می دانست سرنوشت «جامعه اسلامی» در چند قرن اخیر، به صورت گسترده و عمیق متأثر از تحولات و دگرگونی هایی بوده است که در جامعه غربی در عرصه جهانی به دنبال داشت و این حقیقتی است که قابل انکار نیست. این تحقیق در صدد پاسخ گویی به این سؤال اصلی است که استاد مطهری به فرهنگ و تمدن غربی چه انتقادات و ایرادهایی وارد کرده است.

تعاریف مفهومی

۱. فرهنگ^۱: فرهنگ واژه ای است که پیشینه ای بس طولانی دارد، این واژه در زبان فارسی، به عنوان یک واژه بسیط و نه ترکیبی، رساننده مفهوم «ادب»، «تربیت»، «معرفت»، «حکمت»، «هنر»، «عقل»، «دانش»، «بزرگی» (حسینی پور سی سخت، ۱۳۹۰؛ ۲۲؛ نفیسی، ۱۳۵۵؛ ۲۳۱؛ شیرودی، ۱۳۸۶؛ ۱۷) «مجموعه آداب و رسوم» «مجموعه علوم و معارف و فرهنگ های یک قوم» (معین ۱۳۸۶؛ ج ۲؛ ۱۷۴۵) «تعلیم و تربیت»، «فرهنگ» و «علم و ادب و دانش» (دهخدا، ۱۳۷۷؛ ج ۱۱؛

۱. culture

۱۷۱۳۲) و ... نیز برده است. به باور برخی این واژه، از ریشه لاتینی «کالتورا»^۱ گرفته شده و در اصل به معنای «کاشتن»، «پروردن»، «آباد کردن»، «شکل منظم دادن» و «آراستن» است. (احمدی، ۱۳۸۸: ۲۰) فرهنگ از جمله واژه‌ها و مفاهیم علوم اجتماعی و انسانی است که با وجود کار برد بسیار فراوان، اتفاق نظر چندانی بر سر تعریف آن وجود ندارد. پژوهش‌گران و نظریه پردازان، تعریف‌های متفاوتی از آن ارائه کرده‌اند که گاه در تضاد با یکدیگر قرار دارند، اما با وجود این، در تمامی این تعریف‌ها، مفاهیم «پرورش»، «عمل‌آوری» «رشد» وجود دارد. در اینجا بر پایه تعریف‌ها و ویژگی‌هایی که تاکنون برای فرهنگ ارائه شده است: دو تعریف برگزیده و فراگیر، برای پیش برد اهداف نوشتار پیش رو، ارائه می‌گردد. بر این اساس: فرهنگ، نظام وحدت یافته بینش‌ها (توسلی، ۱۳۸۹: ۹۸) شناخت‌ها، پندارها، گرایش‌ها، باورها (سعادت، ۱۳۸۹: ۳۷) ارزش‌ها (همان: ۳۸) و هنجارهای بشری (رفیع پور، ۱۳۸۰: ۱۸۵) ناظر به حقوق بنیادی انسان است (سلیمی، ۱۳۷۹: ۵۲) که به عنوان مبنا و شیوه‌الگوی زیست‌مطلب انسانی پذیرفته شده‌اند. (موحد، ۱۳۷۸: ۱۲؛ ریکارت سوتر، ۱۳۶۸: ۶۵) به گونه‌ای که به صورت ناخودآگاه و غیر ارادی، در همه عرصه‌های زندگی او جریان یافته (سعادت، ۱۳۸۹: ۴۱-۳۹) و نتیجه آن هویت یافتگی انسان است (آشوری، ۱۳۸۱: ۲۵) که نمود آن را در رفتارها، گفتارها، حالات، نمادها (حسینی پورسی سخت، ۱۳۹۰: ۲۸) دستاوردهای علوم و فنون و فناوری‌های اجتماعی (همان: ۳۱ و ۳۲) و در طول تاریخ، در قالب یک نظام ذخیره دانش (نولان و دیگران، ۱۳۸۰: ۶۹) به گونه‌ای نهادین تحقق و سامان یافته‌اند، می‌توان مشاهده کرد. در تعریف دیگر، فرهنگ مورد نظر ما عبارت است از سبک زندگی، یعنی ابعاد مختلف از زندگی در حیات جمعی انسان‌هاست. (مهدوی کنی، ۱۳۸۷: ۵۱-۵۸)

۲. تمدن^۲: تمدن واژه‌ای عربی و از باب تفاعل است و به لحاظ لغوی در بردارنده معانی‌ای همچون، مانند شهرنشینان زندگی کردن، از حالت بیابان‌نشین و خشونت به حال شهرنشین و تمدن‌گرایی است (جیران، ۱۳۷۶، ج: ۱، ۵۴۰) از این رو، تمدن در برابر بادیه‌نشین و نظام قبیله‌ای قرار گرفته، به

1. Kaltura

۲. civilization

نحوی در برابر بربریت، تعریف می شود و در فرهنگ معین تمدن به مفهوم خو گرفتن با اخلاق و آداب شهریان آمده است. (معین، ۱۳۷۶، ج: ۱، ۱۱۳۹)

۳. تکنولوژی: تکنولوژی حاصل فاعلیت فاعل های تصرفی است. این دسته از فاعل ها در دایره موجوداتی محسوب می شوند که قدرت اعمال اراده و اختیار را دارند و از شأن تصرفی در کل نظام برخوردار بوده و بستر تصرف آن ها نیز فاعل های پایین تر است. (رضایی، ۱۳۸۳: ۲۱۳) در واقع این دسته از فاعل ها، مخاطبین اصلی پیام تولید فناوری می باشد که در قالب جهت گیری الهی یا شیطانی، به اعمال فاعلیت می پردازند. (همان: ۲۸) بر این اساس، تکنولوژ غرب همچون اسب افسار گسیخته ای به پیش می تازد که در هیچ مسیر ویژه ای هدایت نمی شود و هیچ هدف و کمالی را در نظر ندارد. (رضایی و پیشوایی، ۱۳۸۹: ۱۸)

۴. غرب: آن چه امروزه در فرهنگ عصر حاضر به غرب نسبت داده می شود دارای یک بار منفی است، ولی باید توجه داشت، منظور ما از آن چه در قالب منفی به غرب نسبت می دهیم، همان آثار ضد معنوی و ضد اسلامی و ضد الهی است که در تمدن و فرهنگ غرب به وجود آمده است. ما فرهنگ و فلسفه غربی را محکوم می کنیم اما نه به این دلیل که شرقی هستیم و نه به این دلیل که آن چه از مغرب زمین می آید آلوده و نادرست است، بلکه نقد ما مربوط به ابعادی از فرهنگ غرب است که فساد انگیزی می باشد به تعبیر بهتر، غرب به غروب معنویت نزدیک تر است تا به غربی که به یک محدوده جغرافیایی اطلاق می شود. (طاهری، ۱۳۸۳: ۳۲)

به هر حال باید به این مهم توجه داشت که «غرب» یک مجموعه تاریخی فرهنگی است که حاصل نسبت بشرانگارانۀ نفسانی ما بین آدم و عالم است و این فرهنگ و تمدن فراگیر جهانی به دوران تمامیت تاریخی و زوال خود رسیده است. (زرشناس، ۱۳۸۲، ۲۸)

نقادی ارکان نظری فرهنگ غربی

۱. عقل گرایی^۱: با پذیرش اصل اومانیزم و محور قرار گرفتن انسان برای همه چیز در تقابل عقل انسان و وحی الهی نیز باید اصالت را به عقل داد نه به وحی، یعنی برای بشر تنها چیزهایی قابل قبول است که عقل بتواند آن‌ها را بپذیرد. از این رو، هر چیزی که با عقل بشر قابل درک نبود و تطبیق نکند هر چند که در شریعت آمده و وحی آن را ثابت کرده باشد قابل قبول نیست و غرب اساساً با اصالت دان به عقل جزوی یعنی عقل منقطع از وحی، در مقابل تفکر و حیانی و دینی شکل گرفته است. (همان: ۴۰) یکی از دلایل مهمی که متکلمین اسلامی برای اثبات ضرورت بعثت انبیای الهی مطرح کرده اند، به نقصان و ناکافی بودن عقل انسان برای هدایت و تشخیص سعادت زندگی فردی و اجتماعی او اشاره دارد، بدین معنی که انسان تنها با تکیه بر دریافت های عقلی خود نمی تواند به یک برنامه جامع و کاربردی برای چگونه زیستن دست یابد، از این رو، حکمت الهی اقتضا می کند که خداوند، هدایت خود را برای انسان، کامل نماید و افزون بر عقل (پیامبر درون) وحی (پیامبر برون) را نیز، به انسان عرضه کند تا « وحی» و «عقل» در کنار یکدیگر، عهده دار هدایت انسان و وصول وی به سعادت شوند. اساد شهید مطهری در این باره می فرماید:

در اینکه نیروی عقل و تفکر و اندیشه برای تدبیرهای جزئی و محدود زندگی ضروری و مفید است، بحثی نیست [... اما] در دایره کلی و وسیع چگونه؟ آیا انسان قادر است طرحی کلی برای همه مسائل زندگی شخصی خود که همه را در بر گیرد و منطبق بر همه مصالح زندگی او باشد، بریزد؟.. اینجاست که نیاز به یک مکتب و ایدئولوژی، ضرورت خود را می نمایاند. (مطهری، ج ۲، ۱۳۶۹: ۵۵-۵۴)

۲. تجربه گرایی^۲: اصالت بخشیدن به حس و ادراکات حسی به گونه ای که با انکار اعتبار و ارزش جهان شناختی معرفت های برتر، یعنی معرفت عقلی، شهودی و وحیانی همراه باشد، تجربه گرایی خوانده می شود. تجربه گرایی با فرانسیس بیکن^۳ در قرن شانزدهم آغاز شد و با شخصیت هایی نظیر

۱. Rationalism

۲. Empricism

۳. F.Bacon

جان لاک^۱ جورج برکلی^۲ و دیوید هیوم^۳ در قرون بعدی ادامه یافت و در نهایت پس از تحولاتی چند، به عنوان دیدگاه معرفت شناختی^۴ برتر بر مراکز علمی غرب چیره شد. استاد مطهری تجربه گرایی و جهان بینی مبتنی بر آن را دارای کاستی هایی می داند و می فرماید:

چهره جهان از دیدگاه جهان بینی علمی روز به روز تغییر می کند، زیرا علم بر فرضیه و آزمون مبتنی است نه بر اصول بدیهی اولی عقلی... به همین جهت جهان بینی علمی یک جهان بینی متزلزل و بی ثبات است و نمی تواند پایگاه ایمان واقع شود. (مطهری، ۱۳۶۹، ج ۷۸: ۲۲)

استاد مطهری، نهایت کارآیی تجربه گرایی و علم گرایی غربی را این گونه بیان می کند و می فرماید: ساینسیسم (علم گرایی محض) و تربیت علمی خالص، از ساختن انسان تمام ناتوان است، تربیت علمی خالص، نیمه انسان می سازد نه انسان تمام، محصول این تربیت، ماده خام انسان است نه انسان ساخته شده، انسان توانا و قدرتمند می سازد نه انسان با فضیلت، انسان تک ساحتی می سازد نه انسان چند ساحتی. امروز همه دریافته اند که عصر علم محض، به پایان رسیده است و یک خلأ آرمانی جامعه ها را تهدید می کند. (همان: ۳۳)

اگرچه شهید مطهری به پوزیتیویسم و تجربه گرایی قائل نیست و دلایلی برای ابطال آن عرضه کرده است، اما روش تجربی^۵ را می پذیرد و مخالف به کارگیری تجربه نیست. در واقع، ایشان « انحصارگرایی روش شناختی» پوزیتیویست ها را نمی پذیرد و مخالف منحصر ساختن روش پژوهش در علوم اجتماعی به تجربه است.

۳. اومانیسیم^۶: اومانیسیم را « اصالت انسان » و « انسان محوری» تجربه کرده اند (زرشناس، ۱۳۹۲: ۳۵) اومانیسیم به هر نوع فلسفه ای که منزلت ویژه ای برای انسان قائل است و او را مقیاس همه چیز قرار

^۱ . J.Loche

^۲ . G Berkeky

^۳ . D.Hume

^۴ . Epistemological

^۵ . Experimental Method

^۶ . Humanism

می دهد اطلاق می شود. یعنی در تفکر اومانیستی، اصالت از آن انسان است نه خدا، این انسان است که محور همه چیز است نه خدا. از این رو، اومانیسم غرب، به عنوان انسان محوری در مقابل خدا محوری در مکتب انبیاست و اساس فرهنگ غرب نیز از این اصل پی ریزی شده و اصول بعدی همه فرع و برآیندی از این اصل هستند. (طاهری، ۱۳۸۳: ۶۱)

استاد شهید مطهری در مقام نقد اومانیسم به تبیین نظرگاه انسان شناختی خود پرداخته است و می فرماید: هر چیزی از نظر «ماهیت» (که چیست؟) و از نظر «کیفیت» (که چگونه باید باشد؟) بالفعل آفریده شده، اما انسان از این نظر، بالقوه آفریده شده است یعنی «بذر انسانیت» در او به صورت امور بالقوه موجود است که اگر به آفتی برخورد نکند، آن بذرها به تدریج از زمینه وجود انسان سر بر می آورند. به عبارت دیگر، انسان تنها موجودی است که میان وجود و ماهیتش، جدایی و فاصله است یعنی میان انسان و انسانیت. ای بسا انسانها که بر انسانیت نرسیده و در مرحله حیوانیت باقی مانده اند، بنابراین انسان زیست شناختی و بیولوژیکی ملاک انسانیت نیست، بلکه انسان زیست شناختی تنها زمینه انسان واقعی است. (مطهری، ۱۳۶۰، ج ۲: ۳۱۴)

استاد مطهری آنچه که موجب تکامل انسانی و سیر او به سوی فعلیت بخشیدن به استعدادهای بالقوه انسان می شود، ایمان و عمل صالح می داند و می فرماید:

شرط اصلی وصول انسان به کمالاتی که بالقوه دارد، ایمان است. از ایمان، تقوا و عمل صالح و کوشش در راه خدا بر می خیزد. (همان: ۲۷۳)

این پرسش نیز در میان است که تمدن و فرهنگ غرب، ارزش و منزلت انسان را ارتقا داده است یا افول؟! شهید مطهری در ضمن نقد اعلامیه حقوق بشر^۱ که ادعای بها دادن به انسان را دارد، تصریح کرده که در فلسفه های غربی، پایگاه و ارزش انسان تنزل یافته و این خود از جمله تناقضات تمدن غرب است که ادعاهایش با عملکردش متفاوت و دو گونه است:

^۱. Declaration of Human Rights.

اگر بناست اعتقاد به روح و اصالت و بقای آن، خودخواهی و اغراق و مبالغه درباره خود باشد، اگر بناست انگیزه و محرک اصلی بشر در همه کارها، امور اقتصادی یا جنسی یا برتری طلبی باشد، اگر بناست نیک و بد به طور کلی، مفاهیم نسبی باشند و الهامات فطری و وجدانی، سخن یاوه شمرده شود، اگر انسان... بنده شهوات و میل های نفسانی خود باشد و جز در برابر زور، سر تسلیم خم نکند، و اگر... چگونه می توانیم از حیثیت و شرافت انسانی و حقوق غیر قابل سلب و شخصیت قابل احترام انسان دم بزنیم و آن را اساس و پایه همه فعالیت های خود قرار دهیم؟!... در فلسفه غرب، تا آنجا که ممکن بوده به حیثیت ذاتی انسان لطمه وارد شده و مقام انسان پایین آمده است... برای غرب لازم بود اول در تفسیری که از انسان می کند تجدید نظری به عمل آورد، آن گاه اعلامیه های بالا بلند در زمینه حقوق مقدس و فطری بشر صادر کند. (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۸: ۱۵۱-۱۵۰)

۴. سکولاریسم: سکولاریسم به معنی جدا انگاری دین از سیاست، قدسیت زدایی از امور اجتماعی، منحصر دانستن دین در امور فردی و عبادی به طور کلی، راندن دین از عرصه عمومی^۱ به عرصه خصوصی^۲ است. (جمشیدی، ۱۳۹۳: ۳۳۵) از آنجایی که یکی از مهم ترین عرصه های اجتماعی که دست دین از آن کوتاه می شود، سیاست و حکومت است، سکولاریسم را اغلب به عنوان جدایی دین از سیاست، تفسیر و معنا می کنند. حال اگر به منابع اصیل اسلام، یعنی قرآن کریم و روایات معصومین (ع) مراجعه کنیم به روشنی در می یابیم که انبوهی از مسائل و موضوع های متون اسلامی به حوزه اجتماعی زندگی انسان از قبیل امور فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و... اختصاص دارد. قرآن کریم درباره همه پیامبران می فرماید:

ما پیامبران خویش را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها، کتاب و معیار فرود آوردیم تا مردم عدل و قسط را به پا دارند (حدید: ۲۵)

از نظر استاد مطهری، این آیه به صورت صریح، به پا داشتن عدل و قسط را، هدف رسالت و بعثت پیامبران معرفی کرده است، چنان که دعوت به خدا و شناختن او و نزدیک شدن به او یعنی دعوت به توحید نظری و توحید عملی فردی و اقامه عدل و قسط در جامعه یعنی برقرار ساختن توحید عملی

۱. Public sphere

۲. Sphere

اجتماعی (مطهری، ۱۳۶۹، ج ۲: ۱۷۶) در واقع، مقام قداست عدالت تا آنجا بالا رفته که پیامبران الهی به خاطر آن مبعوث شده اند. (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۶: ۴۳۰)

ایشان از محتوای آیه ۲۵ سوره حدید نتیجه می گیرند که امور و شؤون اجتماعی در متن و کانون تعالیم و معارف اسلام نهاده شده است، از این رو، می فرماید:

آنان که در تعلیمات خود توجهی به این مسائل [اجتماعی] ندارند و یا خیال می کنند این مسائل در حاشیه [دین] است و تنها مسائلی از قبیل طهارت و نجاست در متن دین است، لازم است در افکار و عقاید خود تجدید نظر نمایند. (همان: ۴۳۰)

استاد فرزانه در اثر ارزشمند دیگر خویش نیز، بر همین مطلب تاکید می ورزد و می فرماید:

در میان ادیان و مذاهب، هیچ دین و مذهبی مانند اسلام، در شؤون زندگی مردم مداخله نکرده است. اسلام در مقررات خود به یک سلسله عبادات و اذکار و اوراد و یک رشته اندرزهای اخلاقی اکتفا نکرده است، همان طوری که روابط بندگان با خدا را بیان کرده است، خطوط اصلی روابط انسان ها و حقوق و وظایف افراد را نسبت به یکدیگر نیز در شکل های گوناگون بیان کرده است. (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۹: ۱۰۱)

استاد مطهری در جای دیگر می فرماید:

اسلام... مکتبی است جامع و واقع گرا... در اسلام به همه جوانب نیازهای انسانی - اعم از دنیایی یا آخرتی، جسمی یا روحی، عقلی و فکری یا احساسی و عاطفی، فردی یا اجتماعی - توجه شده است. (مطهری، ۱۳۶۹، ج ۲: ۶۳)

استاد مطهری در تشبیه نسبت اسلام با سیاست می فرماید:

نسبت این دو با هم، نسبت روح و بدن است. این روح و بدن، این مغز و پوست باید به یکدیگر پیوندند. فلسفه پوست، حفظ مغز است پوست از مغز نیرو می گیرد و برای حفظ مغز است. اگر این پوست از این مغز جدا باشد، البته مغز گزند می بیند و پوسته خاصیتی ندارد، باید سوخته و ریخته بشود. (مطهری، ۱۳۹۴، ج ۹: ۱۸۵)

۵. **لیبرالیسم:** لیبرالیسم به معنای «اباحت» و «آزادانگاری بشر» است، یعنی در مقیاس با بشر، هیچ چیز در حد ذات خود حرام یا واجب نیست، بلکه همه چیز «مباح» است و تنها پس از گزینش و گرایش یا گریز و نفرت انسان نسبت به امری خاص، آن امر ضرورت وجود یا عدم پیدا می کند. روشن است که آزادی برای انسان «طریقیّت» دارد و نه «موضوعیت» یعنی انسان، آزادی را برای خود آزادی نمی خواهد، بلکه غایت آزادی، خارج از آزادی و مربوط به خواست های دیگر انسانی است. استاد مطهری در این باره می فرماید:

آزادی، مقدمه کمال است نه خود کمال... خدا انسان را طوری خلق کرده است که به کمال خودش از راه آزادی و انتخاب و اختیار برسد (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۲۳: ۳۱۸)

آزادی دو قسم است، آزادی اجتماعی که انسان در جامعه، از ناحیه سایر افراد داشته باشد و دیگران مانعی در راه رشد و تکامل او نباشند و آزادی معنوی که آزادی انسان از تسلط و حاکمیت خودخواهی ها و تمایلات غریزی و حیوانی است.

آزادی جنسی یکی از شئون مهم آزادی در غرب که با ایدئولوژی اسلامی تضاد دارد. اخلاق جنسی مدرن غربی، مبتنی بر آزادانگاری بشر و طرد قیود اخلاقی و ارزشی است، از این رو، اخلاق جنسی کنونی در مغرب زمین، برخاسته از بستر معرفتی و فکری لیبرالیسم است. از نظر شهید مطهری این نوع نظام اخلاقی دارای سه اصل زیربنایی است:

الف- اصل فلسفی: آزادی هر فرد، مطلقاً محترم است و باید محفوظ بماند، مگر آن که مزاحم آزادی دیگری باشد.

ب- اصل تربیتی: سعادت بشر در گرو پرورش استعدادهایی است که در نهاد دارد. عدم ارضاء غرایز، موجب آشفتگی آنها و آشفتگی غرایز، موجب ناراحتی های روحی می شود.

ج- اصل روانی: میل و رغبت بشر در اثر منع و محدودیت بیشتر می گردد، و در اثر ارضاء کاهش یافته، آرام می گیرد. (مطهری، ۱۳۷۹: ۶۴۴-۶۷۳)

استاد مطهری در مقام نقد نخستین اصل نظری اخلاق جنسی در غرب متجدد معتقد است بر خلاف تصور بسیاری از فلاسفه غرب، آن چیزی که مبنا و اساس حق آزادی و لزوم رعایت و احترام آن می گردد میل و هوا و اراده فرد نیست، بلکه استعدادی است که آفرینش برای سیر مدارج ترقی و تکامل به وی داده است، اراده بشر تا آنجا محترم است که با استعدادهای عالی و مقدسی که در نهاد بشر است هماهنگ باشد و او را در مسیر ترقی و تعالی بکشاند اما آنجا که بشر را به سوی فنا و نیستی سوق می دهد... احترامی نمی تواند داشته باشد. (مطهری، ۱۳۷۹، ج ۱۹: ۶۴۵)

ایشان سپس نظریه اسلام را در مورد حدود آزادی جنسی بدین صورت تبیین می کند که باید روابط جنسی به « قلمرو خانواده » محدود بماند و به قلمرو « جامعه » کشانده نشود. (همان: ۶۴۸)

استاد مطهری در نقد اصل دوم اخلاق جنسی در غرب می فرماید:

بحث در این نیست که آیا باید استعدادها را پرورش داد یا نه؟ بحث در این است که راه صحیح پرورش طبیعی استعدادهای بشر که به هیچ نوع آشفته‌گی و بی‌نظمی و اختلال منجر نشود چیست؟ ما ثابت می کنیم که رشد طبیعی استعدادها و از آن جمله استعداد جنسی، تنها با رعایت مقررات اسلامی میسر است و انحراف از آن سبب آشفته‌گی و بی‌نظمی و حتی سرکوبی و زخم خوردگی این استعداد می گردد. (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۹: ۶۵۳)

شهید مطهری در ارزیابی و ابطال اصل سوم اخلاق جنسی در غرب به تفکیک دو موضوع پرورش دادن به استعدادها و جولان دادن به هوس های اشباع ناپذیر و آرزوهای پایان ناپذیر می پردازد و می فرماید: حقیقت این است که اشباع غریزه و سرکوب نکردن آن یک مطلب است و آزادی جنسی و رفع مقررات و موازین اخلاقی، مطلب دیگر، اشباع غریزه با رعایت اصل عفت و تقوا منافی نیست، بلکه تنها در سایه عفت و تقواست که می توان غریزه را به حد کافی اشباع کرد و جلوی هیجان های بی جا و ناراحتی ها و احساس محرومیت ها و سرکوب شدن های ناشی از آن هیجان ها را گرفت. به عبارت دیگر، پرورش دادن استعدادها غیر از پر دادن به هراس ها آرزوهای پایان ناپذیر است. (همان: ۶۵۹)

استاد مطهری بر پایه تفکیک مذکور، به یک واقعیت روان شناختی درباره اشباع ناپذیر بودن برخی از امیال طبیعی انسان اشاره می کند و می نویسد:

یکی از مختصات و امتیازات انسان از حیوانات این است که دو نوع میل و تمنا در بشر ممکن است پیدا شود: تمناهای صادق و تمناهای کاذب، تمناهای صادق همان هاست که مقتضای طبیعت اصلی انسان است، برای نمونه، در وجود هر انسانی، طبیعت میل به صیانت ذات، به قدرت و تسلط، به امور جنسی، به غذا خوردن و امثال اینها هست و هر یک از این میل ها، هم هدف و حکمتی دارند و هم محدودند، ولی همه اینها ممکن است زمینه یک تمنا کاذب واقع شوند، به این معنا که در بعضی از میل ها و غرایز ... که غریزه جنسی از آنهاست- این تمنا غالباً به صورت یک « عطش روحی » در می آید که قناعت و پایان پذیری را در آن راه نیست. غریزه طبیعی را می توان اشباع کرد، اما تمناهای کاذب خصوصاً اگر شکل عطش روحی به خود بگیرد، اشباع پذیر نیست. اشتباه کسانی که برای جلوگیری از سرکوبی غرایز و به منظور رشد استعدادها، رژیم اخلاق آزاد را به اصطلاح پیشنهاد کردند، ناشی از این است که این تفاوت شگرف انسان و حیوان را نادیده گرفتند و به این دلیل توجه نکردند که میل به بی نهایت در سرشت انسان نهفته است... در هیچ حدی توقف نمی کند. (همان: ۶۶۰-۶۵۹)

بنابراین اصول سه گانه اخلاق جنسی مدرن- که فرهنگ و تفکر لیبرالیستی غرب از آنها دفاع می کند - صحیح و معقول نیستند و سعادت انسان و جامعه را تأمین نمی کنند.

روش پژوهش

با توجه به اینکه تحقیق حاضر به توسعه و کاربردی دانش موجود در زمینه نقد فرهنگ و تمدن غربی از دیدگاه استاد شهید مطهری می پردازد، از نوع کاربردی است و به لحاظ هدف تبیین نگاه واقع بینانه و دین مدارانه شهید مطهری به رویه و چهره منفی تمدن و فرهنگ غرب است، در زمره تحقیق توصیفی و تحلیلی است.

نگارنده برای اکتشاف، ساختار بندی و بسط نقد نظریه شهید مطهری از فرهنگ و تمدن غرب به آثار به جا مانده از ایشان رجوع کرد و زمان زیادی را مصروف تأمل و تدقیقی در محتوای آنها نمود، از این رو، ابزار و روش گردآوری داده ها به روش کتابخانه ای مبتنی است.

یافته های پژوهش

تحقیقات شهید مطهری درباره فرهنگ و تمدن غرب را می توان در چهار بخش دسته بندی کرد که عبارتند از:

۱. کارنامه غرب متجدد « پیشرفت » یا « انحطاط »: یک پرسش اساسی این است که درباره وضعیت فعلی فرهنگ و تمدن غرب، چه قضاوتی باید داشت؟ آیا غرب در دوره رنسانس^۱ در مجموع « پیشرفت » کرده یا « انحطاط » داشته است؟ روشن است که اغلب متفکران غربی بر این باورند که گذار جامعه غربی از سنت^۲ به مدرنیته را باید یک روند تکاملی و رو به پیشرفت انگاشت. شهید مطهری در بحثی به عنوان « تکامل اجتماعی انسان در تاریخ » چهار قلمرو و ساحت برای زندگی انسان در نظر گرفته و به ارزیابی کارنامه انسان در آن پرداخته است:

الف- رابطه انسان با طبیعت. ایشان در این زمینه می فرماید:

انسان در عرصه ابزار سازی و تسخیر طبیعت، پیشرفت های چشمگیری کرده است، به خصوص در دوره های اخیر به واسطه علوم طبیعی، تکنولوژی های حیرت انگیزی پدید آمده است. (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۵: ۵۱۵)

ب- ساخت اجتماعی. استاد مطهری درباره این ساخت می فرماید:

از جهت تشکیلات نیز، زندگی انسان روز به روز، پیچیده تر و گسترده شده است. (همان: ۵۱۵)

به گونه ای که جوامع بدوی و ابتدایی، تبدیل به جوامعی با تقسیم کار بسیار تودرتو شده اند و تمایزات و تفکیک های اجتماعی، فراتر از حد پیش بینی شده اند.

^۱ . renaissance

^۲ . tradition

ج- رابطه انسان با انسان های دیگر: در زمینه روابط انسانها با یکدیگر، داستان قدری متفاوت است، در حقیقت نمی توان ادعا کرد که در جامعه کنونی، احساس تعاون و عواطف انسانی رو به گسترش نهاده یا استثمار و ظلم و تعدی کاهش یافته است. استاد مطهری در این باره می فرماید:

در مسأله روابط انسان با انسان یا نمی توان گفت پیشرفت و تکامل صورت گرفته است یا اگر هم صورت گرفته است، بدون شک، به آن نسبت که ابزار و ساختمان و تشکیلات اجتماعی بشری جلو رفته است، حسن رابطه انسان با انسان، بهبود نیافته است. (همان: ۵۱۷)

د- رابطه انسان با خودش: استاد مطهری این عرصه را عرصه « اخلاق » می خواند. در اینجا پرسش این است که آیا بر وجود انسان معاصر، امیال حیوانی حکومت می کند یا ارزش های عالی انسانی؟ استاد مطهری، انسان معاصر را در این ساحت نیز ناکام می داند و می فرماید:

تا انسان از ناحیه اخلاقی تکامل پیدا نکرده باشد، یعنی از درون خودش [و] از حیوانیت خودش رهایی پیدا نکرده باشد، امکان ندارد که در رابطه اش با انسان های دیگر، حسن رابطه داشته باشد. (همان: ۵۲)

ایشان در ادامه، تصریح می کند که:

جز دین، هیچ عامل دیگری نیست که این قسمت اعظم تکامل بشریت، یعنی تکامل بشریت در ماهیت انسانی خودش را تأمین کند. (همان: ۵۲۲)

چرا که دین، ایدئولوژی ای است که تکیه اش بر آگاه کردن انسان از سرشت الهی و روحانی اش و پرورش دادن این جنبه از وجود انسان است. استاد مطهری در بحث کارنامه غرب متجدد به صورت خاص تر و محدودتر معتقد است که تعریف غربی ها از پیشرفت، یک تعریف « ناقص » و « محدود » است که تنها پیشرفت در ساحت « ابزار سازی » و « زندگی مادی » انسان را در بر می گیرد و از ابعاد و سطوح « زندگی معنوی » انسان چشم می پوشد. می فرماید:

[مطلقاً] نمی شود کمال را در علم، آن هم علم طبیعی و در فن و تکنولوژی خلاصه کرد و دائم گفت « پیشرفت » یکی از گمراه کننده ترین حرف های [غربی ها] همین مسأله « پیشرفت » و « ملت های

پیشرفته» است، و پیشرفتگی را هم ما در ابزار خلاصه می کنیم. روی این حساب انسان خودش دیگر وجود [یعنی موضوعیت] ندارد [بلکه] فقط مسأله ابزار مطرح است. (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۴۷)

استاد مطهری، این پرسش کلیدی را مطرح می کند که این نوع پیشرفت که غرب از آن دفاع می کند و آن در اصطلاح خاص، «توسعه» معرفی می کند، در حقیقت پیشرفت انسان [است] یا [پیشرفت] ابزار انسان؟ (همان: ۲۴۷)

استاد مطهری در مقابل نظریه پیشرفت در غرب، ملاک و معیار دیگری را برای پیشرفت و ترقی جامعه بشری معرفی می کند و می فرماید:

آنچه ملاک پیشرفت واقعی است، پیشرفت فرهنگ است. نه پیشرفت ابزار و تمدن. (همان: ۲۴۷)

۲. سیطره بحران معنوی بر غرب معاصر: در این میان، پاره ای از متفکران غربی نیز، بر این باورند که علت العلل معضلات و ناکامی های غرب، در تهی شدن انسان مدرن و جامعه مدرن از ایمان و معنویت حقیقی ریشه دارد. در واقع، انسان غربی به موجودی خود بنیاد و خودپسند، تبدیل شده که از هویت فطری و الهی خویش گسسته و در چنبره لذایذ مادی و خودخواهی ها و منفعت اندیشی های شخصی گرفتار شده است. استاد مطهری در این باره می فرماید:

امروز باریک بنیان جهان به این نکته توجه دارند که بزرگترین بحرانی که الان بر جامعه بشریت، خصوصاً بر جامعه های به اصطلاح پیشرفته و صنعتی حکومت می کند، بحران معنوی است، نه مثلاً بحران سیاسی یا بحران اقتصادی (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۲: ۴۵۳)

استاد شهید مطهری که خود به چنین نظری قائل است، علائم و نشانه های وجود بحران معنوی در جامعه غربی را بر شمرده و می فرماید:

افزایش خودکشی های ناشی از احساس بیهودگی و پوچی، ازدیاد بیماری های عصبی و اختلالات روانی، عصیان گری و شالوده شکنی نسل جوان، کمبود عواطف و احساسات عالی انسانی، از هم گسیختگی و فروپاشی نظام خانوادگی، گسترش فقر و فقرا، آلودگی محیط زیست، قتل و عصبیت و خشونت اجتماعی، اباحی گری ارزشی و تزلزل اخلاق یکی از تحلیل های شایع درباره علل و زمینه

های پیدایش چنین وضعیت نابسامانی در جامعه غربی این است که تمامی مسائل و معضلات غرب، به صنعت^۱ و تکنولوژی^۲ باز می‌گردد به این معنی که صنعت و تکنولوژی الزامات و اقتضائات خاص و جبرآلودی را نیز، به دنبال خود می‌آورد که محصول آن از دست رفتن تعادل انسانی جامعه است. (همان: ۴۵۸-۴۵۶)

استاد مطهری چنین نظری را نمی‌پذیرد، بلکه بر این باور است که وضعیت اجتماعی امروز غرب، معلول و پیامد دگرگونی‌های «فرهنگی» و «معرفتی» خاصی است. در واقع غرب غربیان در سیر تاریخی خود مراحل را یکی پس از دیگری طی کرده‌اند تا به وضعیت کنونی رسیده‌اند. این مراحل عبارتند از:

الف- علم بسندگی^۳: نخستین اشتباه متفکران غربی این بود که برای «علم تجربی» منزلتی فراتر از شأن و اعتبار آن قائل شدند و آن را جایگزین «دین» کردند. آنان به خطاگمان کردند که علم از عهده تدبیر زندگی انسان بر می‌آید و می‌تواند یک بهشت زمینی را برای انسان رقم بزند، بنابراین، این علم بسندگی عامل سقوط و افول جامعه غربی است نه علم و محصولات آن

علم‌گرایان غربی این ایده را نشر دادند و گفتند که چاره همه دردهای بشر علم است. بشر همین طور که به علم و آگاهی رسید، همه دردهایش چاره شده است، در حالی که چنین نیست علم تجربی، تنها به انسان شناخت می‌دهد و آن هم شناخت نسبت به طبیعت مادی و این برای دستیابی انسان به سعادت کفایت نمی‌کند. (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۲: ۴۶۱) استاد مطهری وضعیت اجتماعی نامناسب انسان را به صورت عمده تنها ریشه در جهالت و نادانی او نسبت به طبیعت مادی نمی‌داند بلکه ریشه انحرافات را بیشتر از ناحیه‌گراییز و تمایلات مهار نشده انسان می‌داند. (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۳: ۳۵۶)

استاد مطهری نتیجه می‌گیرد که:

۱. industry

۲. technology

۳. scientism

علم دیگر قادر نیست هدفهای بشر را عوض کند... آن دیگر کار دین است... دین، انسان را در اختیار می‌گیرد [به گونه ای که] جهت انسان را عوض می‌کند... [بنابراین] انسان عصر علم و دانش، با انسان ماقبل این عصر، در اینکه اسیر و بنده خشم و شهوت خویش است هیچ فرق نکرد است. (همان: ۳۵۹)

ب- عقل بسندگی^۱: پس از تکیه کردن های ساده اندیشانه بر علم تجربی و بر صدر نشانیدن آن، سرانجام متفکران غربی در قرن نوزدهم دریافتند که علم تجربی به تنهایی نمی‌تواند انسان را به سعادت و نیک بختی برساند، از این رو، به عقل و عقلانیت روی آوردند و نظام های فکری متعددی را به عنوان «فلسفه اجتماعی»^۲ و «ایدئولوژی» ساخته و پرداخته کردند. در حقیقت، عقل نو بنیاد بشر غربی، در مقام تشریح قرارگرفت و تلاش کرد تا هندسه و چارچوبی سکولاریستی برای زندگی انسان طراحی کند:

[در این مقطع، پاره ای از متفکران غربی معتقد شدند که] ریشه دردهای بشر، ایدئولوژی حاکم و فرمانروا بر انسان است. [از این رو] برای اینکه انسان بتواند با همه نقاظ ضعف خودش - حتی یا نقاط ضعفی که مربوط به ابعاد انسانی اوست - مبارزه کند، فقط باید «ایدئولوژی اش» را تغییر بدهد. مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۵: ۵۳۱)

افزون بر این، متفکران غربی کوشش کردند تا این ایدئولوژی های سکولار را به رنگی از تقدس درآورند تا به خوبی، هیبتی «شبه دینی» و «الهیاتی» یابد، حال آنکه چنین امری، نشدنی است. استاد می‌فرماید:

یکی دو قرن بشر با این فکر [علم بسندگی] سرگرم بود، تا اینکه در قرن نوزدهم [متفکران غربی] گفتند نه، علم به تنهایی کافی نیست، فلسفه اجتماعی و ایدئولوژی هم [برای جامعه پردازی] لازم است. [در نتیجه] آمدند برای بشر، ایدئولوژی ساختند... [جالب اینکه بشر غربی] در جهان بینی، خدا را نفی کرده، در انسان، روح را نفی کرد [و] انسان را به صورت یک ماشین اقتصادی معرفی کرد [اما] بعد خواست یک ایده اجتماعی مقدس بسازد [که البته چنین] نشد [زیرا] چنین چیزی نمی‌شود [که] به انسان بگوید در عالم خدایی وجود ندارد. (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۵: ۴۱۹)

^۱ . rationalism

^۲ . social philosophy

استاد مطهری معتقد است که :

عقل به تنهایی قادر نیست بشر را نجات بدهد و بزرگترین عیب فرهنگ اروپا این است که می خواهد با عقل به تنهایی بدون اینکه با روح، با وجدان، با ایمان پیوندی داشته باشد، فقط با نیروی عقل، کشتی بشریت را از مهلکه نجات بدهد. (همان)

ج- روشنفکر باوری^۱: با ناکامی ایدئولوژی های سکولار و سرخوردگی بیشتر انسان غربی، پروژه عقل بسندگی و پردازش ایدئولوژی های سکولار، از رونق افتاد. در اینجا پاره ای از اندیشمندان غربی، از جمله ژان پل سارتر^۲ راه رهایی انسان غربی در وجود طبقه ای اجتماعی به نام « روشنفکر»^۳ معرفی کردند که شناخت و آگاهی های خاص اجتماعی را به انسان غربی منتقل کند. در واقع، اگر در جامعه سنتی غرب، عالمان دینی» به زندگی انسان غربی، معنا و مفهوم می بخشیدند و مرجعیت معرفتی و فکری داشتند، این منزلت در جامعه مدرن غربی به « روشنفکران سکولار» واگذار شد.

ناگفته پیداست که درد بشر غربی، صرفاً جهل و عدم آگاهی نبود که درمان آن، شناخت و آگاهی تصور شود. استاد مطهری می فرماید:

آگاهی جز اطلاع چیز دیگری نیست، آگاهی یعنی آگاهی، آیا آگاهی و اطلاع می تواند انسان را بسازد؟... آگاهی به انسان هدف نمی دهد، همان طور که علم برای انسان، هدف خلق نمی کند... [بنابراین] از آگاهی به تنهایی کاری ساخته نیست. قرآن می گوید: آگاه ترین آگاه ها، شیطان بود] ولی در عین حال، کافر بود. [مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۲: ۳۶۴]

د- معنویت گرایی سکولار^۴: سرانجام در آخرین مرحله تاریخی، متفکران غربی به درستی دریافتند که نباید، دین و معنویت را از زندگی بشر غربی می زدودند و تنها به « علم»، « عقل» « ایدئولوژی و روشنفکری» بسنده می کردند، چرا که انسان به صورت فطری، نیاز به مبدایی قدسی برای پوشش و

^۱ . intellectualism

^۲ . jean- paul charles aynard sartre

^۳ . intellectual

^۴ . intellectual.

پناهندگی روحی دارد، در غیر این صورت، هیچ امر دیگری نخواهد توانست این خلاء بزرگ را پر کند و احساس یأس و درماندگی و بیهودگی را از روح او برطرف گرداند، اما در اینجا نیز، خطایی دیگر رخ داد و آن این بود که متفکران غربی، کالای « معنویت » را در دکان « دین » جست و جو نکردند، بلکه پینداشتند که معنویت و عرفان حقیقی نیز « ساختنی » و « بافتنی » است. استاد مطهری در این باره می فرماید:

[متفکران غربی]، [اخیراً] آهنگ دیگری ساز کرده اند. عده ای [از آنها] می گویند: [برای درمان دردهای بشر غربی] فرهنگ انسان گرا لازم است ... [از این رو] به عرفان توجه پیدا کردند، از باب اینکه آن را فرهنگ انسان گرا می دانند [در حالی که آنها] نمی دانند که اساس عرفان، خدا آگاهی و تسلیم [شدن] به خداست، می خواهند عرفان را از خدا جدا کنند و عرفان هم باشد... [این] امکان ندارد. (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۲: ۴۶۵)

استاد مطهری در پایان این بحث مهم، نظر خود را درباره راهکار خروج جامعه غربی از بن بست که در آن گرفتار شده این گونه مطرح ساخته و می فرماید:

تنها دواي درد بشر امروز، خدا آگاهی مقرون به گرایش و تسلیم و خضوع در مقابل حق است... بشریت چاره ای ندارد جز تسلیم [شدن] به ایمان [دینی] یعنی خدا آگاهی مقرون به تسلیم و خضوع بحران های حل نشدنی و مشکلات امروز بشر، تمام بحران هایی است معنوی و اخلاقی، ریشه اش در کجاست؟ فقدان ایمان [حقیقی به خدا] (همان: ۴۶۵)

پیامدهای حاکمیت فرهنگ و تمدن غرب

۱. نظامهای عقیدتی - مسلکی تباه گر: یکی از بخش های عمده نظام ارزشی حاکم بر غرب، مکتب ها، ایدئولوژی ها و مسلک های فکری و عقیدتی است. پس از پیدایش رنسانس در اروپا، موضع گیری خصمانه ای علیه مذهب، مظاهر و نمادهای آن آغاز گردید.

۲. فساد اخلاقی و جنسی: یکی از مسائلی که در غرب مشهود و محسوس است، فساد اخلاقی و جنسی است. اخلاق جنسی پس از شکل گیری رنسانس و فاصله گرفتن انسان غربی از دین به وجود

آمد و از زمانی مطرح شد که علم، صنعت، تکنولوژی و عقاید ضد دینی جای دین و معنویت را گرفت. مفسد موجود در غرب دارای بنیان های فکری و اعتقادی است. استاد مطهری به نقد مبانی تکوینی مفسد اخلاقی در غرب پرداخته و مادیت اعتقادی را عامل پیدایش مادیت اخلاقی می داند و می فرماید: مادیت اخلاقی، یعنی اینکه انسان از حیات و زندگی هیچ گونه ایده اخلاقی و معنوی نداشته باشد. (مطهری، ۱۳۶۸، ج: ۱: ۵۶۸)

استاد مطهری معتقد است که غرب در اخلاق جنسی تابع اندیشه ها و تفکرات فروید و راسل است و می فرماید:

فروید و اتباع وی مدعی هستند که اخلاق کهن را در امور جنسی باید واژگون کرد و اخلاق جدیدی را جایگزین آن نموده، به عقیده فروید و اتباع وی، اخلاق کهن جنسی، بر اساس محدودیت و ممنوعیت است و آنچه ناراحتی بر سر بشر آمده است، از ممنوعیت ها و محرومیت ها و ترس ها و وحشت های ناشی از این ممنوعیت ها که در ضمیر باطن بشر جایگزین گشته، آمده است. (مطهری، ۱۳۷۸، ج: ۱۹: ۱۳۷۸ : ۶۳۵)

آقای راسل در اخلاق، مقدسات را به رسمیت نمی شناسد و در یکی از کتابهایش به نام «تربیت» مسأله پوشاندن عورت که در دنیای متمدن کنونی نیز عده ای از غربی ها کشف آن را تایید و تشویق می کنند و می گوید:

چرا پدران و مادران اصرار می ورزند که عورت خود را از بچه ها بپوشانند؟ این اصرار، خود سبب تحریک حس کنجکاوی بچه ها می شود. اگر کوشش والدین برای کتمان عضو تناسلی نباشد چنین کنجکاوی کاذبی وجود پیدا نخواهد کرد و باید والدین، عورت خود را به بچه ها نشان بدهند تا آنها هر چه که وجود دارد. از اول بشناسند. (همان: ۴۷۷)

استاد مطهری نظام اخلاقی غرب را به شدت مورد اعتراض قرار داده و می فرماید:

افکاری که در این زمینه از غرب برخاسته و جوانان ما تازه با الفبای آن آشنا شده اند... راهی است که ادامه آن، جز فنای بشریت چیزی در بر ندارد. (همان: ۶۳۹-۶۳۸)

چرا در دنیای غرب، این همه بیماری روانی زیاد شده است؟ استاد مطهری به این سوال این گونه پاسخ می دهد:

علتش آزادی اخلاقی جنسی و تحریک های فراوان سکسی است که به وسیله جراید، مجلات، سینماها و تئاترها و محافل و مجالس رسمی و غیر رسمی و حتی خیابان ها و کوچه ها انجام می شود. (همان: ۲۶۴-۲۴۳)

۳. فقدان معنویت و عواطف: خلاهای معنوی و فقدان عواطف معضلی از معضلات و از بن بست های فرهنگ و تمدن غربی محسوب می شود. استاد مطهری از این مسأله به عنوان مشکلی از مشکلات تمدن غربی یاد می کند و می فرماید:

می گویند در اروپا تا حدود زیادی عدالت هست، اما عواطف بسیار کم است حتی در میان برادران و پدران و فرزندان عواطف کمی مشاهده می شود... برادرها نسبت به یکدیگر احساس محبت نمی کنند تا چه رسد به همسایه ها نسبت به یکدیگر تا چه رسد به همشهرهای. نسبت به یکدیگر و تا چه رسد به انسانها نسبت به یکدیگر (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۹: ۶۴۹)

استاد مطهری در جای دیگر می فرماید:

انسان هنگامی که انسانیت خودش را از دست می دهد، مانند یک چرخ از چرخ های ماشین می گردد و توگویی مسخ می شود... کار بشر به اینجا کشیده شده است که اگر در برابر چشمانش انسانهایی خاکستر هم بشوند، در او تاثیر نخواهد گذاشت. (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۵: ۲۲۰)

استاد مطهری در ادامه می افزاید:

این مسأله مسخ انسان که در تمدن امروزی وجود دارد، هیچ زمانی مشابهش وجود نداشته است. (همان: ۲۲۲)

۴. فروپاشی کانون خانواده: امروزه ناله متفکران غربی از به هم خوردن نظم خانوادگی و سست شدن پایه ازدواج، از شانه خالی کردن جوانان از قبول مسئولیت ازدواج، از منفور شدن مادری، از کاهش علاقه پدر و مادر به ویژه علاقه مادر نسبت به فرزندان، از ابتدال زن دنیای امروز و جانسپین شدن هوس های

سطحی به جای عشق، از افزایش دائم التزاید طلاق، از زیادی سرسام آور فرزندان نامشروع، از نادرالوجود شدن وحدت و صمیمیت میان زوجین، بیش از پیش به گوش می‌رسد. (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۹: ۴۶-۴۵)

استاد مطهری در ادامه می‌افزاید:

هیچ عصری مانند عصر ما خطر انحلال کانون خانوادگی و عوارض سوء ناشی از آن را مورد توجه قرار نداده است، در هیچ عصری مانند این عصر، عملاً بشر دچار این خطر و آثار سوء ناشی از آن نبوده است... در گذشته کمتر درباره طلاق و عوارض سوء آن و علل پیدایش و افزایش آن و راه جلوگیری از وقوع آن فکر می‌کردند، در عین حال کمتر طلاق صورت می‌گرفت و کمتر آشیانه‌ها به هم می‌خورد، مسلماً تفاوت دیروز و امروز در این است که امروز علل طلاق فزونی یافته است. زندگی اجتماعی شکل دیگر پیدا کرده است که موجبات جدایی و تفرقه از هم گسستن پیوندهای خانوادگی بیشتر شده است، از همین جهت مساعی دانشمندان و خیرخواهان تاکنون به جایی نرسیده است و متأسفانه آینده خطرناک تری در پیش است. (همان: ۲۴۴-۲۴۳)

راهبرد مواجهه جامعه اسلامی با غرب و فرهنگ غربی

دوران مشروطیت، دوران آغاز تماس و ارتباط جدی ایران با تمدن غرب قلمداد می‌شود. در این مقطع بود که صورت‌های نازل و مظاهری سطحی از مدرنیته توسط نسل اول روشنفکران به ایران آمد. از نظر این روشنفکران، عامل اصلی عقب ماندگی ایران، «دین» است و نخستین گام در راه پیشرفت و همسو شدن با تمدن مرفعی و شگفت آور غرب، زدودن دین و عقاید و مناسک آن از جامعه ایرانی است. این مواجهه نابخردانه منورالفکرهای ایران با غرب، ناشی از مرعوبیت وصف ناپذیر آنها در برابر پیچیدگی‌های اجتماعی و پیشرفت‌های تکنولوژیک غرب بود. از آن هنگام تاکنون، نگاه‌ها و رویکردهای گوناگونی در باره چگونگی ارتباط ما به مثابه یک جامعه اسلامی، با غرب مطرح شده است. به صورت کلی، در اینجا می‌توان به سه نوع رویکرد اشاره کرد:

۱- برخی بر این باورند که هر آنچه بر آمده از غرب است مطلوب و عالی و انسانی است و ما به مثابه یک «جامعه عقب مانده» از قافلهٔ پر شتاب «پیشرفت» باید علم و فرهنگ و صنعت و تفکر غربی را کاملاً «جذب» و خود را در آنها «مستحیل» و «مستغرق» سازیم.

۲- عده ای از ارباب اندیشه که دعاوی دینی غلیظ متراکمی نیز دارند، معتقدند چون که تمام آنچه مولود محصول تمدن غرب است، «مذموم» و «نامشروع» است، نباید حتی پاره ای از رهاوردها و دستاوردهای غرب در عالم نظر و عمل را بر گرفت و در جامعه اسلامی به کار بست. به این سبب، غرب را باید از بیخ و بن و به طور «کلی» دفع و طرد کرد.

۳- دسته ای دیگر از اندیشمندان ما اظهار می دارند که نمی توان و نباید دربارهٔ غرب و فرآورده های آن «حکم کلی و فراگیر» صادر نمود چرا که هر یک از اقسام و ابعاد و اجزای محصولات غرب، حکمی خاص دارند، از این رو، اینان نه «جذب مطلق» را بر می تابند و نه «دفع مطلق» را، بلکه راه سومی را پیش روی ما می نهند که می توان آن را «گزینش گری حکیمانه» نام نهاد. (جمشیدی، ۱۳۹۳: ۳۸۲-۳۸۱)

نوع نگاه شهید مطهری که در نوشته ها و آثار ایشان انعکاس یافته، بر اعتقاد ایشان به رویکرد سوم دلالت دارد. استاد مطهری در این باره می فرماید: برای ما مردم مشرق زمین هیچ ضرورت اجتناب ناپذیری [در میان] نیست که [بر اساس آن ناگزیر باشیم] از راهی که آنها [غربی ها] رفته اند، برویم و در هر منجلابی که آنها فرورفته اند، فروروییم [بلکه] ما باید به زندگی غربی، هوشیارانه بنگریم، ضمن استفاده و اقتباس [از] علوم و صنایع و تکنیک و پاره ای مقررات اجتماعی قابل تحسین و تقلید آنها، باید از اخذ و تقلید رسوم و عادات و قوانینی که برای خود آنها هزاران بدبختی به وجود آورده است پرهیز نماییم (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۹: ۴۶)

نتیجه گیری و پیشنهادها

۱. نتیجه گیری: غرب و فرهنگ غربی برای استاد مطهری یک مسأله بنیادی بوده است. گفته ها و نوشته های ایشان بر این معنا دلالت دارد که وی، پرداختن «نقادانه» یا «گزینش عالمانه» به فرهنگ و تفکر

غربی را به مثابه یک ضرورت اجتماعی و بلکه تمدنی دریافت بود. شهید مطهری به روشنی می دانست که سرنوشت جامعه اسلامی در چند قرن اخیر به صورت گسترده و عمیق از تحولات و دگرگونی هایی متأثر بوده که در جامعه غربی روی داده بود. در واقع، آنچه در غرب در قالب و هیئت « مدرنیته » به وقوع پیوست ارتعاشات ونوساناتی را در عرصه جهانی به دنبال داشت. استاد مطهری معتقد است علت العلل معضلات و ناکامی های غرب، در تهی شدن انسان مدرن و جامعه مدرن از ایمان و معنویت حقیقی ریشه دارد. در واقع، انسان غربی به موجودی خود بنیاد و خودبسنده تبدیل شد، که از هویت فطری و الهی خویش گسسته و در چنبره لذایذ مادی و خودخواهی ها و منفعت اندیشی های شخصی گرفتار شده است.

۲. **پیشنهادها:** بر اساس یافته های پژوهش، می توان پیشنهادهایی را به شرح زیر ارائه داد:

استاد مطهری در برخورد با فرهنگ و تمدن غرب در ابتدا دریافت که باید علل ضعف و انحطاط مسلمین را شناخت به همین دلیل ایشان علل ضعف و انحطاط حاکم بر مسلمین بدین شرح بیان کرده است:

الف- حاکم شدن تفکر ایستا به جای تفکر پویا بر جامعه مسلمانان (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۳: ۸۲)

ب- خوارشمردن تأثیر عمل در س عادت انسان (مطهری، ۱۳۲۷، ج ۱۵: ۱)

ج- قطع پیوند ملت و امت اسلامی با فرهنگ اصیل خود (همان، ج ۲۴: ۱۲۲)

د- مردن تفکر اسلامی در میان مسلمانان (همان، ج ۳: ۱۱۴)

ه خودباختگی در برابر غرب (همان، ج ۲۴: ۴۵)

ایشان پس از برشمردن آسیب های فوق الذکر، به درمان ها می پردازد که عبارتند از:

۱- احیای ارزش های اسلامی و حفظ اصالت آن

۲- احیای تفکر اسلامی (همان، ج ۲۴: ۱۲۴-۱۲۳)

۳- بازگشت به خویشتن (همان: ۱۲۴)

۴- مجهز شدن به علوم و فنون جدید (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۲۴: ۳۶)

۵- بازگشت به اسلام نخستین و دور ریختن پیرایه ها و ساز و برگ هایی که به اسلام بسته شده است. (همان: ۳۶)

۶- مبارزه با خود باختگی در برابر غرب (همان: ۴۱)

۷- اتحاد دنیای اسلام (همان: ۳۹)

۸- ایجاد اعتماد به نفس در میان مسلمانان (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۳: ۱۲۰)

با توجه به معیاری پیش گفته، استاد مطهری از همان ابتدا رسالت سنگین آگاهی بخشی و بیداری اسلامی را برای نجات جامعه آغاز کرد و به طرح موضوعاتی پرداخت که مبتلا به جامعه اسلامی بودند و دیگران را نیز به تأمل در این مسائل تشویق و ترغیب نمودند.

کتابنامه

قرآن کریم

آشوری، داریوش (۱۳۸۱). تعریف ها و مفهوم فرهنگ، تهران، مؤسسه انتشارات آگاه.
 احمدی، محمد مهدی (۱۳۸۸). تاریخ تمدن و فرهنگ اسلامی، قم، بوستان کتاب.
 توسلی، غلام عباس (۱۳۸۹). نظریه های جامعه شناسی، تهران، سمت.
 جمشیدی، مهدی (۱۳۹۳). نظریه فرهنگی استاد مطهری، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

جیران، مسعود (۱۳۷۶) الرائد، ترجمه رضا انزابی نژاد، مشهد آستان قدس رضوی، ج ۱.
 حسینی پور سی سخت، نیک نام (۱۳۹۰). فرهنگ و فعالیت فرهنگی و صنایع فرهنگی و صنایع فرهنگی، تهران، زیتون سبز.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه دهخدا، تهران، مؤسسه چاپ انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱۱.
 رضایی، عبدالعلی (۱۳۸۳). تحلیل ماهیت تکنولوژی، آسیب شناسی علل بنیادی عقب افتادگی علمی و تکنولوژیکی جوامع اسلامی، تهران، نشر مجنون.

رضایی، مریم و پیشوایی، فریده (۱۳۸۹). غرب از رؤیا تا واقعیت (۳) تکنولوژی و چالش های فرارو، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.
 رفیع پور، فرامرز (۱۳۸۰). آنا تومی جامعه، تهران، شرکت سهامی انتشار.

ریکارت، شویر، لوئیس (۱۳۶۸). "تفکر درباره تحولات و آینده آموزش و پرورش"، ترجمه محمد علی امیری، تهران، انتشارات مدرسه، نامه فرهنگ، شماره ۱۴-۱۵، ص ۴۳-۶۱.

زرشناس، شهریار (۱۳۹۲). مبانی نظری غرب مدرن، قم، دفتر نشر معارف.
 سعادت، عوض علی (۱۳۸۹). نقش اسلام در توسعه فرهنگی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات.
 سلیمی، حسین (۱۳۷۹). فرهنگ گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.

شیرودی، مرتضی (۱۳۸۶). جهانی سازی در عرصه فرهنگ، قم، زمزم هدایت.
 طاهری، حبیب الله (۱۳۸۳). بررسی مبانی فرهنگ غرب و پی آمدهای آن، قم، بوستان کتاب.

- مطهری، مرتضی (۱۳۸۷). فلسفه تاریخ، تهران، صدرا، ج ۱.
- (۱۳۹۴). یادداشت های استاد، تهران، صدرا، ج ۹.
- (۱۳۶۹). مجموعه آثار، تهران، صدرا، ج ۲، ۴، ۱۶، ۱۹، ۲۲، ۲۳ و ۲۵.
- معین، محمد (۱۳۷۶). فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ج ۱.
- (۱۳۸۶). فرهنگ فارسی معین، اهتمام عزیز الله علی زاده و محمود نامنی، تهران، انتشارات ثامن،

ج ۲.

- موحد، موحد ضیاء (۱۳۷۸). منتقدان فرهنگ، تهران، انتشارات طرح نو.
- مهدوی کنی، محمد سعید (۱۳۸۷). دین و سبک زندگی، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
- نفیسی، علی اکبر (۱۳۵۵). فرهنگ نفیسی، تهران، خیام.
- نولان، پاتریک و دیگران (۱۳۸۰). جامعه های انسانی، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، نشر نی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی